

داخلی آن مردم نداشتند ، اتفاقاً رومی ها و ایرانی ها پرداخت این نوع مالیات عادت داشتند باین معنی که عربهای غسان مقیم شام از رومیان و عربهای عراق از ایرانیان اعانه میگرفتند تا آنها را برضد یکدیگر ، کمک کنند و هم اکنون نیز دولتهای بزرگ این نوع اعانه ها یا مالیاتها بقبایل و طوایف مجاور می پردازند ، چنانکه دولت عثمانی نیز بنام (خوه) اعاناتی بطوایف مجاور میدهد .

عربها علاوه بردریافت جزیه بموجب نص قرآن مجید ، اطاعت و تسلیم محض از آنها میخواستند ، زیرا قرآن میفرماید :

حتی یودوالجزیه عن یدوهم صاعرون (۱) - تا اینکه بدست خود جزیه پردازند و فرمانبردار شما باشند .

و در مقابل این توهین ، اعراب متعهد میشدند که جان و مال اهل جزیه را حفظ کنند و آنها را در امور دینی و اجتماعی خویش آزاد بگذارند و منظور از این تشویق آن بود که مردم با میل و رغبت و بدون واهمه از زیر سلطه روم و ایران بیرون بیایند .

این موضوع ، از اظهارات عباده بن صامت آشکار است . وی هنگامی که مقوقس فرمانروای مصر و سایر قبطنی ها را باسلام میخواوند ، با آنان چنین میگفت : اگر نمیخواهید مسلمان شوید میتوانید بماند « جزیه » بدهید و فرمانبردار ما باشید و تا ما باشیم و شما باشید همه ساله رفتاری با شما خواهیم کرد که هم ما و هم شما خشنود بمانیم . ما با شما هم پیمان میشویم ، جان و دارائی و زمین و خانه شما را نگاهبان میشویم ، هر کس باشما کارزار و ستیزه کند با آنان کارزار و ستیزه جوئی نمیکنیم ...

نامه خالد بن ولید باین نسطونا در عراق نیز دارای همین مطالب بوده است و پیمانهای بسیاری میان مسلمانان و اهل ذمه بسته شده که همگی از همین روش حکایت دارد .

مثلاً هنگامی که مسلمانان برای کارزار یرموک گرد آمدند آنچه بنام جزیه از

۱ - متن آیه مبارکه چنین است حتی یعطوا الجزیه عن یدوهم صاعرون سوره توبه آیه سوم . و ظاهراً

مردم حمص (شام) گرفته بودند بآنان باز پس داده گفتند : آنچه داده‌اید بستانید و ما را از هم پیمانی خود آزاد سازید .

مردم حمص در پاسخ گفتند :

«هرگز از شما جدا نمی‌شویم ، دادگستری و پرهیزکاری فرمانروایان شما بهتر از بیداد رومیان است ما باشما میمانیم و بهمراهی فرماندار شما با ارتش هرقل می‌جنگیم...»

مسلمانان در پاره‌ای جاه‌پناهندگان خود را از پرداخت جزیه معاف می‌داشتند و از آنان می‌خواستند که در برابر این بخشودگی بآنان در کارزار یاری کنند و بیشتر این رفتار با عربهای مسیحی اجراء میشد ، گرچه با مردم غیر عرب مانند جراحمه نیز این نوع رفتار میشد . چنانکه شرح آن گفته شد .

با اینوصف ، حکومت اسلامی برای مردم با سنکینی نبود بلکه در بیشتر موارد مردم حکومت اسلامی را بر حکومت‌های دیگر ترجیح میدادند و جزیه‌ای که مسلمانان می‌گرفتند ، خیلی کمتر از مالیاتهای سنکینی بود که رومیان و ایرانیان از مردم دریافت می‌داشتند .

خلاصه کلام آنکه : دین و ایمان و اطمینان به پیروزی موجب پیشرفت و دلیری اعراب در جنگها و فتوحات بود بعلاوه عربها اسب‌سواری و تیراندازی نیک می‌دانستند ، نیرومند و چابک بودند ، زندگی ساده بیابان‌گردی آنها را با نشاط می‌ساخت . در جنگ و گریز مهارت داشتند .

سران لشگری و کشوری آنها خردمند . دلاور و بااراده بودند . با مردم باعدالت و مساوات رفتار میکردند . پرهیزکاری را برتر از هر چیز میدانستند . و بعلاوه ، اوضاع داخلی و اجتماعی روم و ایران فاسد و درهم و برهم بود .

این موجبات سبب شد که در مدتی کمتر از بیست سال ، در زمان عمر ، شام و فلسطین و مصر و عراق و ایران را گشودند و در زمان عثمان و پس از آن فتوحات خود را ادامه دادند .

بازگشت به خاندان راشدین

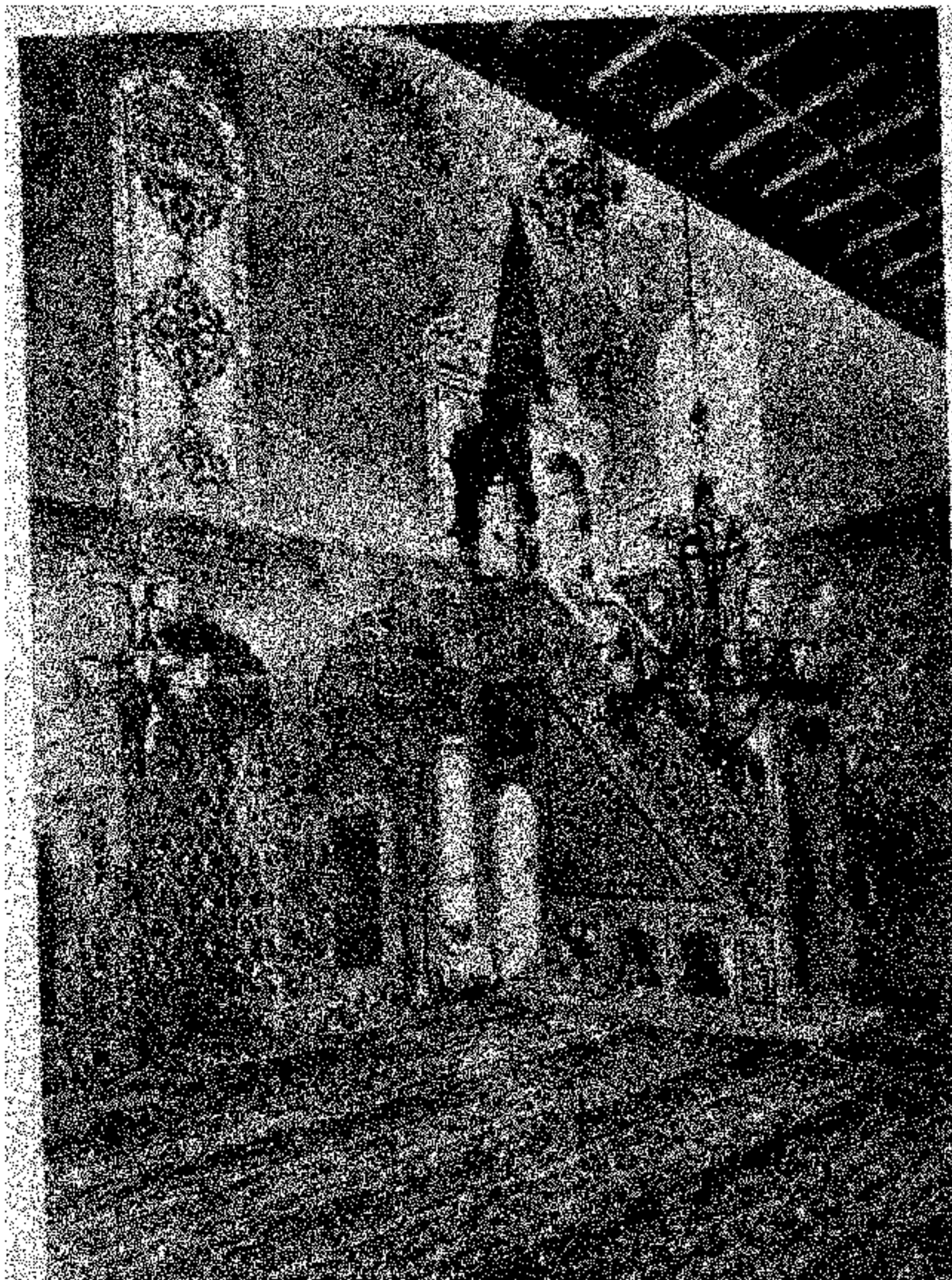
فتنه و آشوب

در زمان خلافت عثمان، آشوبی برپا شد که در سال ۳۵ هجری منتهی بقتل عثمان گردید و مجرای تاریخ اسلام تغییر کرد. مختصر تفصیل آنکه در سال ۲۳ هجرت ابولؤلؤ عمر را کاردزد و همینکه عمر مرگ خود را نزدیک دید، چند نفر از یاران پیغمبر (ص) (علی - عثمان - طلحه - زبیر و غیره) را خواسته گفت بروید در خانه عایشه زوجه پیغمبر (ص) بنشینید و مشورت کنید و یکی را از میان خودتان پس از من بغلافت برگزینید. عمر در گذشت و عثمان که حسن ترین آن اشخاص بود به خلافت رسید.

بنی امیه، چنانکه میدانیم از حیث نیرو و شماره برترین تیره های قریش بشمار می آمدند ولی بیشترشان پس از فتح مکه مسلمان شدند و ابوسفیان (پیشوای آنان همان موقع اسلام آورد و از آن رو در هیچ يك از غزوه ها (جنگهایی که با حضور پیغمبر (ص) می شد) که اساس اسلام بر آن استوار شد همکاری نداشتند. همینکه ابوبکر خلیفه شد منصبی بآنها نداد و شاید برای آن بود که باین مردم تازه مسلمان اطمینان نداشت. بنی امیه از ابوبکر میخواستند که شغل و مقامی بآنان واگذارد، ابوبکر بآنان پاسخ میداد بروید و در میدان کارزار برادران خود را یاری کنید و آنها را برای جنگ با مرتدان روانه کرد و عمر هم آنها را بجنگ رومیان فرستاد (۱) بنی امیه از این جریان خوشنود نبودند، زیرا خودشان را از حیث جاه و مقام و شمارش برتر از بنی هاشم میدانستند

۱ - مؤلف میگوید عمر و ابوبکر به بنی امیه مقام و شغل ندادند و آنها را بجنگ رومیان فرستادند در صورتیکه بزید بن ابی سفیان و مغلوبه بن ابی سفیان (برادر بزید بن ابی سفیان) از طرف ابوبکر و عمر والی شام شدند و چه با که اگر آنها را والی شام نمیکردند معاویه بغیال خلافت بر نمی آمد و خلافت دموکراتیک اسلامی بحکومت دیکتاتوری بنی امیه تبدیل نمیشد. مترجم

و چنانکه گفته شد سرداری جنگ در زمان جاهلیت با آنان بود و پس از مرگ ابوطالب



ت - استانبول : مسجد رستم پاشا

نفوذ بنی امیه در قریش افزایش یافت .

خلاصه اینکه میان امویان و هاشمیان ، رقابت سختی بود که از دوران جاهلیت سرچشمه میگرفت همینکه عثمان خلیفه شد امویان نیرو یافتند و عثمان با اینکه مرد نیکی بود تحت تأثیر کسان خود میرفت و آنان را بر دیگران برتری میداد و فرمانروائی ممالک اسلامی و منصب های عالی دولتی را با آنها واگذار میکرد . این پیش آمد بر یاران پیغمبر (ص) گران می آمد و علاوه بر این جریانات اتفاقات دیگری هم رخ داد که شرح آن مفصل است و خلاصه اینکه: مردم از اطراف (اهل مصر و اهل کوفه و اهل بصره) بمدینه آمدند و از عثمان خواستند که بر کنار برود، عثمان پذیرفت و شورشیان عثمان را در موقعی که قرآن میخواند او را کشتند و جامه اش بخونش آغشته شد . گرچه این اقدام موجب هتک حرمت مقام خلافت است ولی در عین حال ثابت میکند که عربها مردمان آزادی خواه، بلند همت و دارای شخصیت میباشند .

بهر حال ، پس از قتل عثمان در باره جانشین او اختلاف پدید آمد . مصریان علی، مردم بصره طلحه و مردم کوفه زبیر را میخواستند، و در واقع این سه نفر بیش از دیگران طالب مقام خلافت بودند و در هر صورت بیشتر مسلمانان شام از بنی امیه بودند و خلافت را برای عثمان و یابیکی دیگر از بنی امیه تقاضا داشتند و اما مردم مدینه که از زمان هجرت طرفدار خاندان رسالت بودند از علی بن ابیطالب طرفداری میکردند . قبیله ربیعہ و مردم یمن و غیره نیز در هواخواهی علی (ع) با مردم مدینه پیوستند .

گرچه هواداران علی (ع) بیش از دیگران بودند ولی از طوایف و قبایل مختلف تشکیل می یافتند و بیشترشان هم از اهل مدینه بودند و چنانکه میدانیم میان مردم مکه و مدینه رقابت و کینه توزی دیرین بود چه که پس از هجرت، مردم مدینه با پیغمبر (ص) یاری کردند و با کمک آنان مکه فتح شد و مدینه، مرکز و پایتخت اسلام گردید و بازرگانی و نفوذ و قدرت در مدینه استوار گشت و شهر مکه از هر حیث عقب افتاد و همینکه اهل مدینه با علی (ع) بیعت کردند، طلحه و زبیر نیز خواه ناخواه بیعت کردند، اما بزودی از مدینه بمکه رفته، از اهل مکه یاری جستند و مردم مکه برای کینه جوئی از مردم

مدینه طلعه وزیر را کمک کردند طلعه و وزیر سپس بعراق شتافتند تا از عراقیان کمک بگیرند، علی (ع) سپاهیان کرد آورده، بدنبال آنان رفت و در نزدیکی بصره جنگ مشهور به جمل واقع شده طلعه و وزیر کشته شدند و خلافت برای علی (ع) هموار گشت (۱)

علی (ع) پایتخت را از مدینه بکوفه انتقال داد و این کار، بزیان علی (ع) تمام شد چون از دوستان صمیمی خود (مردم مدینه) بازماند و عراقیان (بنی وفا) اعتماد کرد.

پس از این وقایع علی (ع) گمان کرد، مدعیان خود را از میان برده و کاررو براه است، غافل از اینکه مرد جاه طلب نیرومندی یعنی معاویه در شام نشسته و برای خود خلافت میخواست (۲) این را میدانیم که ابوسفیان و پسرش تا از شکست قطعی کفار قریش نومید نشدند اسلام نیاوردند معاویه هم برای دنیا و جاه و جلال دنبال خلافت افتاده بود و عده زیادی از مردم نیرومند دنیا طلب (طایفه بنی امیه) در شام از معاویه حمایت میکردند تا خلافت را در خاندان بنی امیه مستقر سازند. بعلاوه بر نفوذ و قدرت بنی هاشم که صاحب مقام نبوت بودند، حسد میبردند. همینکه پیغمبر اسلام با بنی هاشم بمدینه آمد مکه بدست بنی امیه افتاد و باتمام قوا در جنگ بدر و سایر جنگها به پیشوائی ابوسفیان برضد بنی هاشم (خاندان نبوت) جنگیدند. در زمان ابوبکر بنی امیه مأمور میدان کارزار شدند و یزید بن ابی سفیان بفرمانروائی شام منصوب شد و پس از مرگ یزید، برادرش معاویه جای او را گرفت و عمر و عثمان او را بر آن منصب مستقر داشتند و بدین ترتیب ریاست و خلافت بخاندان بنی امیه (عثمان و معاویه از بنی امیه) منتقل گشت و مانند روزهای پیش از اسلام سرپرست قریش بنی امیه شد و بنی هاشم با مر نبوت و آخرت

۱ - این جنگ را از آنرو جنگ جمل (شتر) میگویند که عایشه زوجه پیغمبر (ص) برای دشمنی با حضرت امیر همراه خواهر زاده خود وزیر از مدینه بعراق آمد و در میدان کارزار میان هودجی نشسته هودج را بر پشت شتر گزارد و میان هودج به نیر اندازی و جنگجویی مشغول شد و همینکه علی علیه السلام پیروز گشت با احترام مقام حضرت رسول عایشه را با احترام فرادان از میدان جنگ بخانه اش مدینه بر گردانید .

۲ - جرجی زیدان در یکی دو مورد برخلاف انصاف بمولای متقیان نسبت اشتباه داده غافل از آنکه حضرت مولی ، حق و عدالت را بر سیاست ترجیح میداد چنانکه خود آن بزرگوار فرموده است :

لولا انی لکننت ادهی العرب (اگر پرهیز گاری در میان نبود ، از تمام مردم باهوش تر بودم .)
آری ، ابد حقیقت علی علیه السلام را درک کرد - نو بتاریکی علی دادند ای - زین سبب عیری بر او بگریزیدهای .

پرداخته ، از دنیا کنار رفتند .

پس از کشته شدن عثمان ، معاویه بهانه مناسبی برای خلیفه شدن بدست آورد و پیراهن خون آلود عثمان را در جامع دمشق برده ، مردم را بخونخواهی عثمان دعوت کرد و علی (ع) را بقتل عثمان متهم ساخت و در ضمن متوجه جنگ علی (ع) با طلحه و زبیر شد و امید داشت که مخالفت آن دو کار علی (ع) را یکسره میسازد ولی همینکه علی در آن جنگ پیروز گشت ، معاویه مجدد در صدد خونخواهی عثمان بر آمد و دسته‌ای از رجال کاروان دنیا طلب را دور خود جمع کرد که از آن جمله عمر و عاص بود. این مرد زرنگ هشیار در زمان عمر ، بر کشور مصر حکومت میکرد اما عثمان او را معزول نموده بود معاویه او را نزد خود خواسته و عده حکومت مصر بوی داد و با پشتیبانی بنی امیه و کاروانی عمر و عاص بجنک علی (ع) آمد و در سال ۳۷ هجری میان علی (ع) و معاویه ، جنگ مشهور به صفین (میان شام و عراق) واقع شد و سپاهیان علی (ع) از هر جهت پیش میرفتند . عمر و عاص که این را دید فوری بسپاهیان معاویه فرمان داد قرآن‌ها را بر سر نیزه کرده فریاد بزنند که ما و شما اهل قرآن هستیم ، بروی قرآن شمشیر نکشید . و با قرآن در میان ما حکومت کنید. سپاهیان علی (ع) که قرآن‌ها را سر نیزه دیدند دست از شمشیر بازداشتند و از پیشوای خود خواستند ، که دست از جنگ بردارد علی (ع) ناچار خواهش آنان را پذیرفت و کار به حکم کشید . معاویه عمر و عاص را حکم قرار داد و یاران علی (ع) ابو موسی اشعری را انتخاب کردند که اولی (عمر و عاص) سر تا پا مکر و خدعه وزیر کی بود و دومی (ابو موسی) از هوش عادی هم بهره‌ای نداشت. این دو حکم به مشاوره پرداختند و قرار شد که در روز معینی نظر خود را بطرفین بگویند و آنچه آنان گفتند علی (ع) و معاویه بپذیرند عمر و عاص با ابو موسی فهماند که علی (ع) و معاویه هیچ کدام شایسته امر خلافت نیستند و چه بهتر که هر دو را خلع کنیم و مسلمانان را بحال خود گذاریم ، تا هر کس را بخواهند بخلافت برگزینند، ابو موسی این نظر را پذیرفت و در روز معین سپاهیان طرفین برای شنیدن گفته آنان گرد آمدند . عمر و عاص با ابو موسی که از وی مسن تر بود پیشنهاد کرد اول سخن بگوید ابو موسی هم فریب او را خورده گفت :

« ای مردم من و عمر و عاص مدتی در کار شما مطالعه کردیم و شایسته چنان دیدیم



ت - قونیه: داخل مقبره مولانا

که برای رفع این اختلاف علی (ع) و معاویه را خلع کنیم و کار را بدست خود شما بدهیم تا هر کس را بخواهید بخلافت انتخاب کنید، اکنون من علی (ع) را خلع کردم، هر کس را می‌خواهید بجای او برگزینید.

پس از ابو موسی عمرو عاص آمده گفت:

«البته شنیدید که او چه گفت او علی (ع) را خلع کرد. من هم علی (ع) را خلع می‌کنم و معاویه را بخلافت برقرار میدارم، معاویه از هر کس بخواهد نزدیکتر است، باید خونخواهی او را بکند و جان‌نشین او باشد».

گرچه هر کس میدانست، حيله‌ای بکار رفته است اما برای علی (ع) بد پیش آمد زیرا یاران او نیز دو دسته شدند، دسته‌ای او را ملامت میکردند که چرا به حکمیت راضی شده است. این دسته را خوارج می‌گویند، زیرا از زیر فرمان علی (ع) خارج شدند و در هر حال علی (ع) گرفتار دو دشمن شد یکی معاویه و دیگری خوارج و این دومی‌ها خطرناکتر بودند چه که یکی از همین خوارج در سال ۴ هجری در مسجد کوفه علی (ع) را شهید کرد (۱).

پس از قتل علی (ع) مردم با پسرش حسن (ع) بیعت کردند اما معاویه دست بر نمیداشت و خلافت را حق خود میدانست و امام حسن (ع) که از نیرومندی معاویه اطلاع داشت، برای جلوگیری از خونریزی با معاویه صلح کرد و خلافت را با او واگذار و بدین ترتیب معاویه در دمشق از مردم بیعت گرفت و پایتخت از کوفه به دمشق رفت و دوران خلفای راشدین پایان یافت.

بطوریکه مشاهده شد، حکومت خلفای راشدین بر بنیاد پرهیزکاری استوار گشت و با داد گستری بلند شد. خلفا با زندگانی ساده آمدند و رفتند. خلافت در دوره آنان بیشتر بمقامات روحانی

دوره خلفای

راشدین

۱ - جرجی زیدان عمداً با سهواً جنگ خوارج نهروان را ذکر نکرده است. مختصر این تفصیل آنکه پس از پایان حکمیت جمعی از اصحاب حضرت امیر خروج کردند و بر مولای خود چیره گشتند و هر قدر شاه مردان آنان را نصیحت فرمود نتیجه نبخشید. ناچار در محلی موسوم به نهروان در نزدیکی کوفه میان یاران حضرت و خوارج نهروان جنگ در گرفت و آن منافقان مغلوب شدند در جنگ نهروان سومین و آخرین جنگی است که در زمان خلافت حضرت امیر دوی داد. مترجم

شبه بود و کرو فردولتی و سلطنتی نداشت، خلیفه لباس کرباس می پوشید، نعلین پوست درخت خرما در پاداشت و بندش مشیرش از پوست درخت خرما بود. و مثل مردم عادی در کوچه و بازار میگشت و با پست ترین مردم هم سخن میشد و سخت ترین حرف او را می شنید. حکومت خلفاء، از روی پرهیزکاری و دادگستری و سرهشقی نیک بود چه که آنها خوش رفتاری با مردم را از اصول مسلم دین میدانستند.

خوراک خلفاء با خوراک فقیرترین مردم یکسان بود و البته از ناداری و ناتوانی آنطور گذران نمی کردند بلکه برای دلجوئی و برابری با مردم فقیر بخود سختی میدادند و گرنه در آمد علی بن ابیطالب (ع) از عایدات املاک شخصی بالنسبه زیاد بود و تمام آن را بمصرف فقراء میرسانید. (۱)

خلفای راشدین بملك و مال اعتنا نداشتند همین قسم سایر اصحاب پیغمبر (ص) در زمان خلفای راشدین باتقوی و زهد زندگی میکردند و شاید این برای آن بود که همزمان با پیغمبر (ص) میزیستند و هر قدر که از زمان سعادت دور میشدند، بدنیاتزدیکتر می گشتند و آن ملاحظه ای که از مقام نبوت داشتند رو بکاستن میرفت و از قرار معلوم در اواخر دوره خلفای راشدین کم کم دنیاخواهی یاران پیغمبر (ص) پدیدار گشت چنانکه مسعودی مورخ مشهور چنین مینویسد:

«در زمان عثمان یاران پیغمبر (ص) ملك و مال جمع کردند و روزی که عثمان کشته شد يك ميليون درهم و صد و پنجاه هزار دینار پیش خزانه دار خود ذخیره داشت و در حنین وادی القری املاکی بهم زده بود که صد هزار دینار می ارزید و شتر و گاو و گوسفند زیادی متعلق بوی بود. همین قسم زبیر که پس از مرگ هزار اسب و هزار کنیز، باقی گذارد و بهای یکی از متری و کات او پنجاه هزار دینار میشد و عایدی طلعه در عراق بروزی هزار دینار میرسید و در ناحیه سراه بیش از آن دریافت میکرد.»

۱ - ای کانی جرجی زبدان سند روایت خود را ذکر میکند که از کجا نقل شده و چه کسی گفته است که مولای متقیان و امیر مؤمنان (ع) املاک زیادی داشت، چون امیر مؤمنان مکرر در مکرر فرمود: ای دنیا برو و همسر دیگری بیاب من ترا سه طلاق دادم.

آیا چنین سروری بدنی و املاک دنیا اعتناء می فرماید که ملك زیاد جمع کند ؟ مترجم

در اصطیل عبدالرحمن بن عوف، هزار اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند یافت میشد و چهار یک دارائی او پس از مرگش هشتاد و چهار هزار دینار شد. زید بن ثابت بقدری طلا و نقره از خود باقی گذارد که پس از مرگش آنرا با تبر خرد میکردند، بعلاوه صد هزار دینار بهای املاک و مزرعه های او میشد. زبیر در مصر و بصره و کوفه و اسکندریه خانه ها بنا کرده بود. طلحه نیز در کوفه خانه ای ساخت و خانه مدینه اش را با گچ و آجر و چوب گران بها بالا برد. سعد وقاص در عقیق خانه ای بنا کرد که فضای وسیعی داشت سقفش بلند و دارای ایوانها بود. خانه مقداد، در مدینه از بیرون و تو با گچ اندود شده بود. یعلی بن منبه پنجاه هزار دینار نقد و مقداری املاک باقی گذارد که بهای آن سیصد هزار درهم میشد.

خلاصه اینکه مدت حکومت خلفای راشدین روی هم سی سال طول کشیده و در دوره آنان فتوحات اسلامی از مغرب تا افریقا و از شرق تا انتهای خراسان ادامه یافت و از رود جیحون گذشته بسمرقند رسید.

در فصل پیش گفتیم: که چگونه خلافت از خلفای راشدین

دولت امویان

بامویان انتقال یافت و نخستین خلیفه آنان معاویه، پسر ابوسفیان است. از ممیزات این خلافت آنکه برعکس دوره خلفای راشدین اساسش بر حکومت دنیوی بود و مرد باهوش و تدبیری آنرا اداره میکرد. از طرفی مردم را میترسانید و از طرف دیگر بذل و بخشش مینمود و شاید اگر آن همه ثروت و نعمت در شامات نبود نمیتوانست چنان بخشش هائی بکند و در هر حال مؤسس دولت اموی کاری با آخرت نداشت و هر چه میکرد برای دنیا بود و همینکه بر خلافت دست یافت شروع بانفاق کرد و بیش از هر کس به بنی هاشم می بخشید تا بدان وسیله از خشم آنان بکاهد، چه بنی هاشم بواسطه خلافت از دست رفته خود خشمگین بودند، معاویه این را میدانست و اگر کسی از بنی هاشم بر او وارد میشد در اکرام و احترام او میکوشید و حاجتش را روا میساخت و چه بسا که بنی هاشم در حضور خود معاویه، راجع بخلافت تندی میکردند و آنرا حق خود دانسته بر معاویه اعتراض میکردند ولی معاویه، چنانکه شیوه او بود با برد باری و بذل و بخشش زبان آنان را

کوتاه میساخت

معاویه . از دستگاه سلطنتی رومیان تقلید کرده ، برای خود وسایل تجمل و نگاهبانان مسلح فراهم ساخت و بنحوشکذرائی مشغول گشت و هر گاه که برای نماز یا کار دیگر بیرون میآمد نگاهبانان مسلح همراه او بودند ، معاویه برای خود کاخی بنا کرده و تختی ساخت و در بان در کاخ خویش قرارداد و در مسجد مقصورة (غرفه مخصوص) ترتیب داد که موقع نماز تنها در آنجا باشد و شاید این کار را برای آن کرد که مبادا او را مثل علی (ع) در مسجد ضربت بزنند و اتفاقاً برای معاویه هم همان پیش آمد روی داده بود ولی او جان در برد (۱) دیگر از چیزهایی که معاویه از رومیان تقلید کرد پوشیدن خز و حریر بود . معاویه اول خلیفه ایست که برسم ایرانیان و رومیان پست دولتی و شهرداری سلطنتی ترتیب داد. چنانکه شرح آن بزودی خواهد آمد .

معاویه نخستین خلیفه اسلامی است که خلافت را ارثی ساخت و برای پسر خود یزید بعنوان ولیعهد بیعت گرفت اگرچه بعد از علی (ع) مردم با امام حسن پسر او بیعت کردند ولی آن بیعت بمیل خود مردم بود و علی (ع) پسر خود را ولیعهد نساخت ، بلکه معاویه برای اولین مرتبه مقام انتخابی خلافت را انتصابی کرد .

این موضوع نیز شایان توجه است که چگونه خلافت از خاندان نبوت بامویان منتقل شد در صورتی که هم مردم و هم خود معاویه اعتراف داشتند که خاندان نبوت برای خلافت

چه شد که امویان

بر خلافت دست یافتند

شایسته تر هستند . البته هوجبات بسیاری برای این اتفاق بوده که قسمتی از آنرا

۱- مختصر تفصیل آنکه پس از فتنه حکمیت عمرو عاص و ابو موسی (سه تن از خوارج یعنی عبدالرحمن بن ملجم مرادی برك بن عبدالله نیمی و عمرو بن بكر نیمی) هم پیمان شدند که در يك شب معین (شب نوزدهم رمضان) به ترتیب علی علیه السلام و معاویه و عمرو عاص را در کوفه و دمشق و مصر قتل رسانند و اختلاف میان مسلمانان را بدان وسیله بر طرف سازند اتفاقاً در آن شب عمرو عاص مبتلا بدرد شده برای ادای فریضه صبح بمسجد رفت و کسی دیگر را بجای خود فرستاد و آن شخص کشته شد . معاویه گریه بمسجد آمد ولی شمشیر ضارب به نیرم حراب بر خورده ضربتش کاری نشد فقط پشت معاویه را مجروح ساخت. می گویند پزشکان بمعاویه گفتند برای معالجه زخم باید آن محل را داغ کنیم و گرنه دارویی بتو میدهیم که آنرا بنوشی و زخمت بهبود یابد اما در آن صورت پس از آن عقیق خواهی ماند معاویه گفت طاقت داغ ندارم و نور چشمی یزید مرا کافی است .

در هر حال فقط عبدالرحمن بن ملجم مرادی ضربش کاری شد و حضرت امیر علی علیه السلام بدرجه

شهادت رسید . مترجم

قبلا گفته ایم و اینک قسمت دیگر آن را می گوئیم از آن جمله اینکه معاویه توانست مشهورترین سیاستمداران و مردان کاردان عرب را تطمیع کرده با خود همراه سازد که از آن جمله عمرو عاص می باشد و معاویه او را با وعده حکومت مصر جلب کرده از فکرش استفاده کرد و دیگر زیاد بن ابیه مرد بی پدر ولی باهوش و کاردان وزیرک بود که معاویه او را بدروغی برادر خویش خواند و زیاد بن ابوسفیان بوی لقب داد. زیاد هم از جان و دل برای استقرار حکومت معاویه کوشش نمود و در عراق و سایر نقاط اقدامات مهمی بنفع معاویه انجام داد. عیدالله پسر زیاد همان است که و سایل قتل حسین بن علی (ع) را فراهم ساخت. آل زیاد بواسطه این خوش خدمتی ها هدتی خود را از قریش و بنی امیه میدانستند تا آنکه در سال ۱۵۹ هجری خلیفه مهدی نسب آل زیاد را از قریش رد کرده به عبیدنامی از طایفه ثقیف منتهی کرد دیگر از کسانی که با معاویه همراهی کردند و معاویه از کاردانی آنان استفاده کرد یکی هم مغیره بن شعبه است این شخص معاویه را برای انتخاب یزید بولایت عهد تشویق کرد و زیاد بن ابیه را بدستگاه معاویه نزدیک ساخت.

تاریخ نویسان این چهار نفر را از بزرگترین رجال باهوش عرب میدانند و یکی از آن تاریخ نویسان در باره آن چهارتن چنین میگوید:

« بردبارتر و صبورتر از معاویه و چابک تر و سخی تر از عمرو عاص و بیک دل و بیک زبان تر از زیاد کسی را ندیده ام. درون و بیرون این مرد اخیر از هر جهت یکسان بود، اما مغیره اگر شهر هشت دروازه ای باشد و از هیچ دروازه آن بدون فریب و فسون کسی بیرون آمدن نتواند مغیره از تمام آن هشت دروازه باسانی بیرون می جهد». موجب دیگر پیشرفت معاویه آن بود که علی (ع) از حيله بازی های سیاسی و افسون و فسانه های دنیوی برکنار بود و در جمیع امور راستی و درستی پیشه داشت. مثلاً همینکه مردم با او بیعت کردند، مغیره نزد علی (ع) آمده گفت: زییر و معاویه و طلحه و سایر حکام را همانطور که عثمان تعیین کرده بود بر سر کارهایشان باقی بدار تا اینکه کارت ثابت شود و مردم دورت گرد آیند آن گاه هر چه خواهی بکن. البته از نظر سیاسی و حيله بازی های عادی این نظر عاقلانه بود. اما علی (ع) که جز راه راستی نمی پیمود

این پیشنهاد را که نوعی همکاری بود رد کرد. عبدالله بن عباس، پسر عموی علی (ع) نیز همین نظر را داشت اما علی (ع) حرف او را نپذیرفت. مغیره هم که اصرار علی (ع) را در آن کار دید روز دیگر پیش او آمده نظر علی (ع) را تمجید و تحسین کرده، دنیال کار رفت. آری اگر علی (ع) سیاست بازی و حيله گری تن در میدادنه یارانش از گردش پراکنده میشدند نه مغیره و غیره از نزدش میرفتند نه جنگ جمل و صفین در میگرفت و نه خلافت بامویان میرسید.

با این همه عامل اصلی و مؤثری که معاویه و سایر امویان برای پیشرفت سیاست خود بکار بردند بذل و بخشش اموال و املاک بود که بدانوسیله بر علی (ع) و فرزندان او غالب شد چون آل علی (ع) حق و حقیقت را بهترین پناه و یار خود میدانستند و بذل و بخشش اموال عمومی را برای پیشرفت سیاست خویش پستی و نابکاری میشمردند. البته در اوایل ظهور اسلام که تأثیر دعوت پیغمبر، میان مردم شدید بود، این فکر و نظر بنی هاشم کاملاً درست در میآمد ولی کم کم پس از رحلت پیغمبر و در گذشت خلفای راشدین چنانکه ناموس طبیعت اقتضاء میکند، حب جاه و مال بر فضایل اخلاقی، فایق آمد و افکار و آراء آل علی (ع) در میان چنان مردمی بی اثر ماند چنانکه مردم کوفه بخاطر جاه و مال بیعتی که با حسین بن علی (ع) کرده بودند درهم شکستند و با این نیز اکتفا نکرده او را کشتند و همین عمل با عبدالله بن زبیر انجام شد چه اگر عبدالله پول خرج میکرد خلافت در خاندان او میماند و به بنی امیه نمیرسید. عبدالملک از دشمنان سرسخت عبدالله این موضوع را صریحاً در موقع مرگ تصدیق کرده میگوید:

«هیچ کس در کار خلافت از من نیرومندتر نبود، درست است که عبدالله زیاد نماز

میخواند و بسیار روزه میگرفت اما چون مرد بخیلی بود بدرد سیاست نمیخورد».

مصعب برادر عبدالله برعکس عبدالله، بسیار سخاوتمند بود برای خود و کسانی

اموال زیادی مصرف میکرد. مثلاً در عروسی سکینه (۱) دختر امام حسین (ع) یک میلیون

۱ - حضرت سکینه دختر حضرت سیدالشهدا علیه السلام از بانوان نامی دانشمند و شاعره زمان خویش بوده است. شاعران معاصر از اطراف بغداد متش می شناختند و حضرت سکینه از پشت پرده اشعار آنان را می شنید و بانان جایزه میداد و پاره ای از اشعار آنها را انتقاد میکرد. گویند موقعی دختر عثمان از روی مباحثات حضرت سکینه گفت من دختر خلیفم، حضرت تأمل فرمود تا موقع ظهر مؤذن گفت اشهدان محمد رسول الله. حضرت سکینه! بدختر عثمان فرمود اگر تو دختر خلیفه هستی این هم نام پدر من است.

وفات حضرت سکینه در سال ۱۱۷ هجری در مدینه اتفاق افتاد. مترجم

درهم خرج کرد و همانموقع سپاهیان پول میخواستند و مصعب از پرداخت پول سپاهی دریغ میکرد. عبدالله بن همام بدان مناسبت این آیات را برای عبدالله بن - زیر فرستاد .

ترجمه اشعار:

«ای امیر مؤمنان از روی نصیحت میگویم سزاوار نیست که برادر تو بک هیلینون درهم برای مهریه زنی بدهد و سرداران و سپاهیان تو شکم گرسنه بخواهند.»

عبدالملک سخی‌ترین پادشاهان بنی امیه بود و در راه سیاست بازی و پیشرفت سلطنت خویش اموال بسیاری صرف میکرد. مثلاً موقعی که عبدالله بن زیر به خانه کعبه پناه برد حجاج بن یوسف ثقفی عامل عبدالملک کعبه را محاصره کرده و فرمان داد حرم کعبه را با منجنیق ویران سازند در ابتداء تیر اندازان از اجرای این دستور اباہ داشتند ولی حجاج بآنان گفت: «ای یاران کعبه را تیرباران کنید و از هدایای عبدالملک بهره‌مند شوید.»

تیر اندازان که سخاوت عبدالملک را میدانستند فوری دست بکار شدند.

و چه بسیار که عبدالملک با پول جمعیت‌ها را پراکنده میساخت و آزار آنان را از خود دفع میکرد از آنجمله موقعی که عمرو بن سعید بن اشدق بر عبدالملک خروج کرد و حکومت شام را برای خود خواست عبدالملک با حيله و مکر عمرو را بدیوانخانه خود برده او را کشت و سرش را میان بارانش که اطراف دیوانخانه اجتماع کرده بودند پرتاب کرد و در عین حال که سر را میان آنها انداخت عبدالعزیز پسر عبدالملک پول زیادی میان همان مردم بخش کرد، جمعیت که سر و پول را دیدند بخود مشغول شده درهم و دینار را جمع کردند و پراکنده شدند.

این سیاست بذل و بخشش در زمان عباسیان نیز رایج بود و در ضعف و قوت آنان

اثر بسیاری داشت و به نسبت بخش کردن پول میان سپاهیان، کار عباسیان بالا و پائین می رفت .

بخصوص موقعی که ترکان در دستگاه خلافت نفوذ یافتند از هر خلیفه‌ای بنام

حق بیعت مبالغی پول میگرفتند و گاه میشد که حقوق یکسال یا بیشتر را بنام حق بیعت

پیش‌پیش می‌گرفتند و همکاری با خلیفه را در مقابل دریافت پول بوی می‌فروختند .
 بنی امیه ، علاوه بر پول از حيله و مکر و سیاست بازی بانواع و اقسام استفاده
 می‌بردند و در اجرای این سیاست بدین و آداب و رسوم دین و اهل دین اعتناء و توجهی
 نداشتند، چنانکه پسر دختر پیغمبر (ص) (امام حسین ع) را کشتند و کعبه را با منجنیق
 ویران ساختند و داماد و پسر عموی پیغمبر (علی ع) را بر منبرها لعن کردند و هر کس از
 لعن علی (ع) سرباز میزد بیدترین طرزی او را میکشیدند و امثال این عملیات زشت در
 تاریخ خلفای بنی امیه بسیار دیده میشود .

خلفای بنی امیه گفتیم که معاویه خلافت را در خاندان خود ارثی نمود اما جز
 یزید که در زمان زندگی برای او بیعت گرفته بود . کسی
 دیگر از نسل معاویه به حکومت نرسید مدت خلافت یزید دو سه سال بیش نشد
 و در ظرف آن مدت کارهای ناهنجاری از او سرزد که از آن جمله قتل حسین بن علی (ع)
 بود ، پس مرگ یزید، پسرش معاویه به خلافت رسید اما او خلافت را حق خود ندانسته
 کنار رفت و پس از چندی در گذشت . بنی امیه پس از آنان با پیرمردی از امویان که
 از خاندان معاویه نبود بیعت کردند و این پیر مرد اموی همان مروان بن حکم است
 (۶۵ هجری) مروان . بعد از چندماه خلافت مرد و حکومت در خاندان وی باقی ماند
 و مشهورترین خلفای این خاندان عبدالملک پسر اوست که از سال ۶۵ تا ۸۶ هجری
 خلافت کرد .

عبدالملک در تاریخ تمدن اسلام نام نیکی دارد چه که تا زمان او دفاتر اسلامی
 بخط و زبان مردمان محلی نوشته میشد، مثلاً مصری‌ها بقبطی و شامی‌ها یونانی و عراقی‌ها
 بفارسی دفاتر دولتی را مینگاشتند و طبعاً متصدیان دفاتر هم مردمان محلی یعنی
 مسیحیان شام و قبطیان مصر و ایرانیان عراق بودند. عبدالملک این رسم را برانداخت
 و دفاتر دولتی را از زبانهای مختلف عربی برگردانید و آن را بدست اعراب سپرد
 و با این اقدام زبان عربی را زبان رسمی دولتی قرار داد و طبعاً اهالی کشورهای
 اسلامی زبان خود را فراموش کرده عربی آموختند و زبان عرب که زبان دین بود زبان
 دولت هم شد و رفته رفته مسلمانان عرب مآب شده نژاد و ملیت خود را از دست دادند

و جزء گروه اعراب در آمدند .

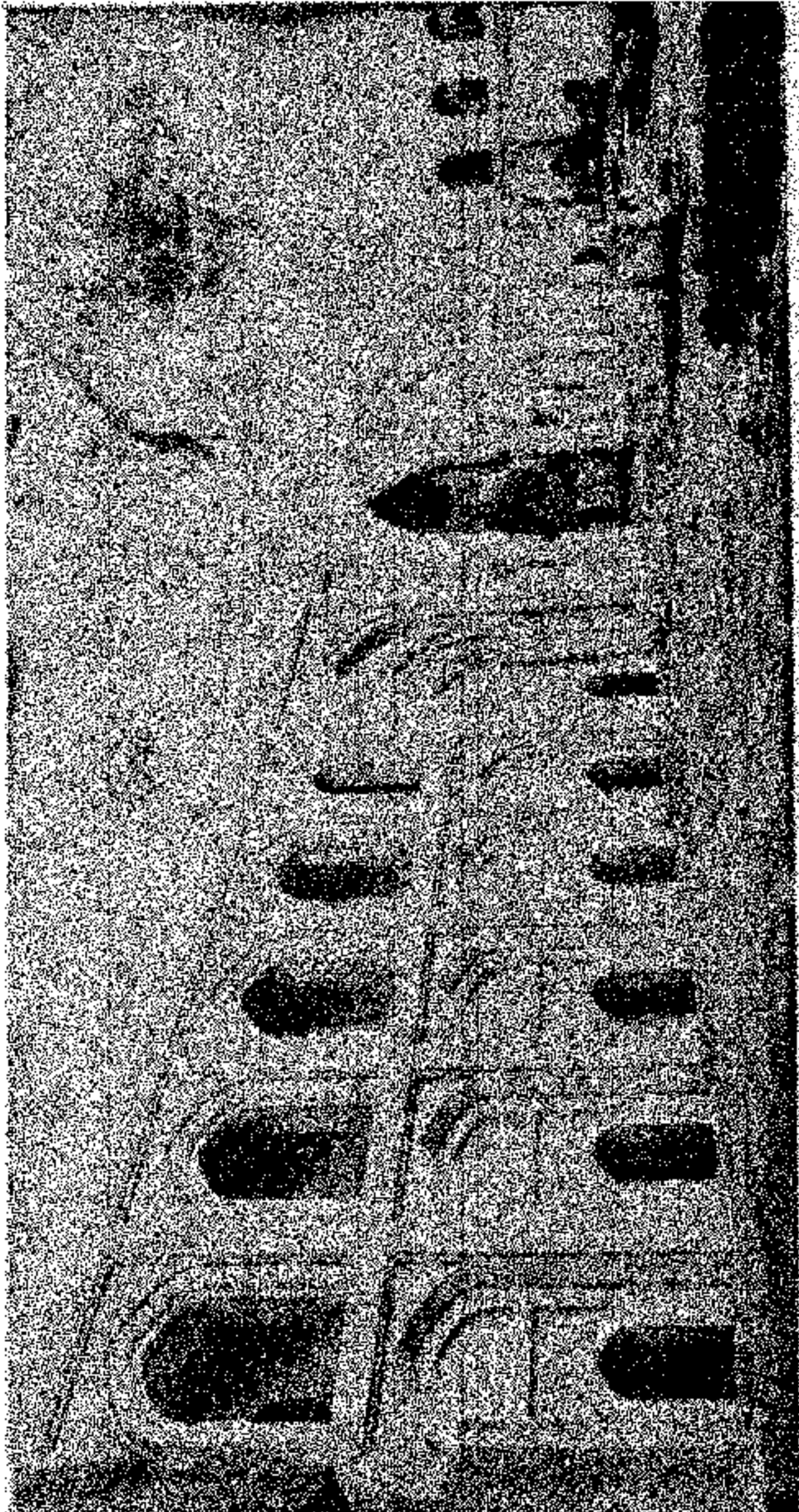
دیگر از اقدامات برجسته عبدالملک در پیشرفت تمدن اسلام و عرب آن بود که برای مسلمانان سکه‌های طلای عربی و اسلامی رایج ساخت و شعار (طراز) های رومی را بر عربی تبدیل کرد. چنانکه تفصیل آن بیاید حجاج بن یوسف ثقفی از سرداران نامی عبدالملک است و با تدبیر و سیاست حجاج عبدالله بن زبیر مدعی خلافت نابود گشت و خلافت برای عبدالملک مسلم گشت و همین حجاج بود که کعبه را با منجنیق ویران ساخت و عبدالله را که در آنجا پناه برده بود دستگیر ساخته گشت.

عمر بن عبدالعزیز هم از خلفای نامی بنی امیه میباشد (۹۹-۱۰۱) نسب این خلیفه از مادر بعمر بن خطاب میرسید و در زهد و تقوی و پرهیزکاری و داد گستری شباهت زیادی بجد خود عمر داشت عمر بن عبدالعزیز لعن علی (ع) را که نیاکان او (بنی امیه) مرسوم داشته بودند ملغی کرد و کسان خود (بنی امیه) را بشیوه جدش عمر از جمع آوری مال و منال باز میداشت. بنی امیه طبعاً از این رفتار عمر آزرده شدند و از بیم اینکه مبادا خلافت از خاندان آنها برود پیش از موقع کارش را ساختند.

پس از عمر، عمرو بن یزید بن عبدالملک به خلافت رسید و بکاری جز باده پیمائی و زن بازی توجه نداشت شب و روز بزم عیش و نوش بر پا میساخت و با دو کنیزک ماهروی بنام سلامه و حبابه خوش میزیست سرانجام حبابه رقیب خود سلامه را بر کنار ساخته، عقل و جان خلیفه را در اختیار خویش گرفت و در واقع فرمانروای سراسر امپراتوری بزرگ اسلام حبابه شد هر کس را میخواست بکار میگماشته و یا از کار میانداخت و خلیفه از همه جا بیخبر در کنار حبابه مینشست مسیلمه برادر یزید که وضع را چنان دید نزد خلیفه آمده گفت :

بدبختانه پس از عمر بن عبدالعزیز که آن همه داد گستر و پرهیز کار بود تو خلیفه شدی که جز باده کساری و شهوترانی کار دیگری انجام نمیدهی و امور کشور را بدستی حبابه سپرده‌ای، ستمدیدگان فریاد میکنند و جمعیت ها از اطراف آمده در آستان تو منتظر ایستاده‌اند و تو از همه جا غافل نشسته‌ای که یزید از این گفته ها بخود آمده حرفهای برادر را تصدیق کرده از آمیزش با حبابه دست کشید و تصمیم گرفت از آن

پس بکارها برسد حبابه از این جدائی بر آشفت و همینکه روز آدینه رسید بکنیزان خود



این بنا در زمان المستنصر بالله خلیفه عباسی در سال ۶۳۰ هجری بنا شده
مدرسه مستنصریه در بغداد

سفارش کرد هنگامیکه خلیفه برای نماز بمسجد میرود او را آگاه سازند . کنیزان چنان کردند حبابه عود بدست گرفته در برابر خلیفه آمد و با آواز دلکش خویش این شعر را خواند :

ترجمه: «اگر عقل و هوش از سر داده رفته او را ملامت مکن - بیچاره از شدت اندوه صبور شده است» خلیفه که دلبر خود را بآن حال دید و آن نوای دلنواز را شنید دست خود را مقابل صورت گرفته گفت پس است حبابه چنین نکن اما حبابه بساز و آواز خود ادامه داده این بیت را خواند ترجمه :

«زندگانی جز خوشگذرانی و کام گرفتن چیز دیگری نیست . - گرچه مردم تو را سرزنش و توبیخ کنند» .

یزید بیش از این تاب نیاورده فریاد زد :

«ای جان جانان درست گفتی خدا نابود کند آنکه مرا در مهر تو سرزنش کرد ای غلام برو بپدرم سیلمه بگو بجای من مسجد برو و نماز بخواند» .

حبابه و یزید فوری بعیش گاه خود رفتند و جریان سابق را ادامه دادند و سرانجام هم یزید و حبابه در کنار هم جان دادند ، مختصر آن تفصیل اینکه هر دوی آنها برای خوشگذرانی به محلی موسوم به بیت رأس (در نزدیکی دمشق) رفتند و یزید بملازمان خود چنین گفت : که مردم پنداشته اند هیچ عیش و نوشی بی رنج و نیش نخواهد ماند من میخواهم دروغ پندار آنرا آشکار سازم و از اینرو به بیت رأس میروم و بسا حبابه در آنجا میمانم و تا من آنجا هستم هیچ نامه و خبری بمن نرسانید تا نوش من بی نیش بماند .

یزید و حبابه لوازم عیش و خوشگذرانی خود را در بیت رأس فراهم ساختند و بعیش و نوش پرداختند اما بناگاه دانه انار بگلوی حبابه جست و او را خفه کرد . یزید سه روز و سه شب ، تن بی جان حبابه را در آغوش گرفته ، اجازه نمیداد او را بخاک بسپرند و با اینکه لاشه حبابه بوگرفت و رو بفساد گذارد یزید دست بردار نبود و آن لاشه گندیده را با آب دیده تر میساخت و بومیگرد بالاخره کسان خلیفه با اصرار

و ابرام جسد حبابه را برداشته دفن کردند اما یزید فقط پانزده روز بعد از مرگ معشوقه زنده ماند و کنار او بخاک رفت (۱۰۵ هجری).

بعد از مرگ یزید برادرش هشام از ۱۰۵ هجری تا ۱۲۵ هجری حکومت کرد هشام، مرد دانا و کاردانی بود اما گذشت و بخشش نیاکان خود را نداشت و دولتی که روی بذل و بخشش استوار گشته بود ناچار با امساک و بخل باقی نمی ماند - بعد از هشام ولید بن یزید، بخلافت رسید این خلیفه هم مثل پدر، باده پیمای و عیاش و خوشگذران بود و از آن گذشته شعر هم میسرود و در ستایش باده پیمانی و خوشگذرانی اشعار بسیاری سروده است. این خلیفه عیاش در ایام خلافت هم برویه دیرین ادامه داد و کار مملکت را رها کرده مجالس بزم و عیش و طرب را پی در پی مرتب ساخت و بقدری در عیاشی کوشید که کسانی بر وی تاخته کارش را ساختند و یزید بن ولید بن عبدالملک را بخلافت برداشتند. یزید مردی با اراده و با حزم بود و نظر داشت که کارهای پربشان را سر و صورتی بدهد اما اوضاع بنی امیه در آن اوقات به منتهی درجه پربشانی رسیده بود و تدبیر و سیاست یزید سودی نداشت بخصوص آنکه دعوت عباسیان روبه پیشرفت داشت بقسبی که در زمان خلافت مروان بن محمد بن مروان (جانشین یزید) در سال ۱۳۲ هجری خلافت از خاندان اموی بخاندان عباسی منتقل شد.

دولت عباسیان

دعوت بنی عباس . در مورد خلافت ابوبکر گفته شد که چون مسلمانان نمی-خواستند خلافت و نبوت در خاندان هاشمی باشد ، لذا با ابوبکر که از قریش و غیر هاشمی بود بیعت کردند با این وصف ، از همانروز ، خلافت را حق خود میدانستند و باین نظر و فکر تن در نداده برای بدست آوردن خلافت کوشش میکردند از آن جمله علویان که بدو دسته تقسیم شدند دسته ای خلافت را برای فرزندان علی (ع) از نسل حضرت زهراء (ع) میخواستند و دسته دیگر ، برای محمد بن حنفیه پسر دیگر علی بن ابی طالب (مادرش حنفیه بود) دعوت میکردند فرزندان عباس عموی پیغمبر (ص) هم برای خاندان خود میکوشیدند . مردم هم در پنهانی با اینان بیعت میکردند ، اما چون کار هیچکدام از این دو دسته نیرو نمیگرفت ، بیعت مردم آشکار نمیشد و لسی همینکه بنیاد بنی امیه رو بستگی گذارد . مردم بطرف بنی هاشم گرویدند چه که پیروی آنان از بنی امیه فقط از روی بیم و امید بود و در باطن بیشتر به هاشمیان دل بستگی داشتند در این ضمن ، عباسیان بمراد با همت کاردان توانائی دست یافتند که بنام عباسیان دعوت میکرد و مردم را بطرف آنان میخواوند . این نابغه سیاسی نامش ابو مسلم و از مردم خراسان (ایران) بود ، ابو مسلم در خراسان که دور از مرکز خلافت و اقتدار امویان بود دست بکار شد و بطور شکفت آوری باجرای نقشه های خویش توفیق یافت ابو مسلم آنقدر جنگید و کوشید تا خلافت را بدست عباسیان سپرد و نخستین خلیفه سفاح را در ۱۳۲ هجری بخلافت رسانید گرچه عمرو عاص هم برای خلافت معاویه بسیار کوشید ، ولی مزیت ابو مسلم بر عمرو عاص آنستکه دومی فقط با رأی و تدبیر خویش معاویه را یاری کرد ، اما اولی با رأی و تدبیر و جنگ و شمشیر و همدستی اقوام و کسان

خود سفاح را بخلافت رسانید .

دولت عباسی . دولت بنی‌امیه هرچه بود ، عربی محض و خالص بود و بجز پزشکان و پاره‌ای نویسندگان همه کارگردانان کشور (حکام - قضاة - سردازان و غیره) همه از میان عربها انتخاب میشدند ، برعکس در زمان عباسیان عنصر ایرانی از عربها جلو افتاد ، چه که ایرانیان عباسیان را بخلافت رساندند و طبعاً همه کاره عباسیان گشتند . عباسیان نخستین خلفای اسلام هستند که تعیین منصب وزارت را از ایرانیان آموخته و بایرانیان وزارت دادند چنانکه تفصیل آن بیاید .

نخستین خلیفه عباسی ، ابوالعباس مشهور بسفاح ، (خونریز) برادران و عموهای فراوان داشت ، که در موفق شدن سفاح مؤثر بودند ، سفاح از آغاز خلافت که بیش از دوسه سالی طول نکشید تا هنگام مرگ در شهر انبار واقع در مغرب فرات اقامت داشت و پس از مرگ سفاح برادرش ابو جعفر منصور از ۱۳۶ تا ۱۵۷ خلافت کرد . وی از مهمترین رجال سیاسی خردمند و دلاور اسلام بشمار می‌آید در نزد یکی شهر کوفه ، شهری بنام هاشمیه ساخت ، اتفاقاً در آن شهر با جماعتی موسوم بر او ندیده جنگ کرد و از آنرو هاشمیه را رها کرده بغداد را بنا گذارد و شاید بیشتر از آن جهت هاشمیه را ترك کرد که این محل نزدیک کوفه بود و کوفیان در قتل حسین بن علی (ع) نسبت به بنی هاشم خیانت کردند . منصور وجود ابو مسلم را برای خلافت خویش خطرناک دانسته ، برای از بین بردن وی تصمیم گرفت . چه که میدانست هیچکس مثل ابو مسلم نمی‌تواند دستگام خلافت را درهم بکوبد و همانطور که خلافت را بعباسیان واگذارده از آنان بستاند لذا تصمیم خود را عملی ساخته ابو مسلم را با حيله و مکر کشت و عذرش این بود که با بودن وی خلافت عباسی برقرار نخواهد ماند .

این رفتار منصور مانند رفتار محمد علی پاشا نخستین والی مستقل مصر ، نسبت به طایفه ممالیک و رفتار سلطان محمود دوم پادشاه عثمانی به بنی چریها میباشد (۱) که درست بعد از یازده قرن بهمان وضع خاص تکرار شده است .

۱ - بنی چری نام بکدسته از سپاهیان لامنظم عثمانی ها بوده است که غالباً بر ضد سلاطین عثمانی شورش میکردند . مترجم



ع- شمعدان بزرگ مس که روی آن نقش و نگار و نوشته‌هایی دیده میشود
از آثار مدرسه مرجانیه بغداد اواسط قرن هشتم هجری

روزگار منصور بچنگ و فتح گذشت . پس از وی فرزندان و نوادگانش محمد مهدی و موسی هادی و هرون الرشید و امین و مأمون بخلافت رسیدند . در زمان هرون و مأمون دولت عباسی به منتهی درجه عظمت ارتقاء یافت و فرهنگ و تمدن اسلامی بحد کمال رسید . کتابهای بسیاری بزبان عربی ترجمه شد و سرچشمه های بیکران ثروت برای مسلمانان پدید آمد نیرو و قدرت دولت اسلامی عباسیان بطور بی سابقه پیشرفت کرد .

گرچه ابو مسلم ایرانی بدست منصور کشته شد ، اما هم منصور و هم جانشین های او ایرانیان را در کارهای مملکت جلو آورده ، امور مهمی را بدست آنان سپردند که از آن جمله : مقام وزارت ، عالی ترین منصب های دربار عباسی با ایرانیان بود و در نتیجه برمکیان (وزیران ایرانی دوره عباسی) در زمان هرون الرشید دارای قدرت و نفوذ بسیاری شدند هرون که این دانست برمکیان را سرکوب کرده ، ازمیان برداشت . پس از مأمون ، معتصم بالله در ۲۱۸ هجری خلیفه شد و ترکان را مقرب درگاه ساخته بکارهای بزرگ گماشت در آغاز خلافت عباسیان عمال خلیفه مقیم ترکستان کودکان ترک را برسم هدیه بدربار خلفاء میفرستادند خلفا هم قویترین و زیباترین آن کودکان را برای انجام امور درباری تربیت می کردند و آنها را مملوک (زرخرید) می گفتند .

کم کم عده این مملوکان زیاد شد و هر خلیفه ای که بمقام خلافت میرسید در ازدیاد این زرخریدان بر سلف خود سبقت می جست تا اینکه زمان معتصم شماره آنان از بیست هزار افزون گشت . ممالیک البته مسلمان میشدند و تربیت می یافتند و پاره آنان در نتیجه حسن تربیت نبوغ خود را بروز میدادند و بمنصب های عالی ارتقاء می یافتند و بدرجه امارت و سرداری میرسیدند و رفته رفته قدرت و قوت دربار عباسیان در میان ترک ها و ایرانیها تقسیم و تجزیه میشد معتصم علاوه بر ملازمین ترک و ایرانی ، عده ای سپاهیان مصر و فرغانی هم برای خود ترتیب داده بود که دسته اولی از اهالی خوف (شرقیه و دقهلیه مصر) و دسته دومی از مردمان سمرقند و اشروسنه و فرغانه بودند و آنان را فراغه میگفتند و البته علاوه بر آنان سپاهیان عرب نیز در خدمت معتصم بودند پس از معتصم خلفای دیگر

هم همان رویه را داشتند بعلاوه از جاهای دیگر سپاهیان را تشکیل دادند و همینکه اقوام و طوایف مختلف بعنوان سپاهی دربار گاه خلفاء راه یافتند اختلافات سخت شد قدرت خلفاء رو به ضعف گذاشت و هر قسمتی از امپراطوری بزرگ اسلام، بدست شخص مقتدری افتاد تا آنکه قلمرو خلیفه ابتداء به سواد (زمینهای میان دجله و فرات) و سپس به شهر بغداد محدود گشت و در پاره‌ای اوقات خلیفه در بغداد هم اقتداری نداشت.

اینک صورتی از تقسیم ممالک اسلامی در زمان خلافت الراضی بالله در ربع اول قرن چهارم هجری.

نام سرزمین

نام فرمانروایان خود مختار آن نواحی

بصره

ابن وائق

خوزستان

سلسله بریدی

کرمان

ابوعلی محمد بن الیاس

فارس

عمادالدوله دیلمی

ری - اصفهان و عراق عجم

رکن الدوله دیلمی و غیره

موصل - دیار بکر و مضر و ربیعہ

آل حمدان

مصر و شام

اخشید

خراسان و آنطرف جیحون

سامانیان

گرگان و مازندران

دیلمی‌ها

بحرین و تمامه

قراطه

بدبختی خلفای عباسی بیشتر از آن شد که سپاهیان و ملازمان درباری اختیارات بسیاری پیدا کردند و از آنرو خلفاء را شکنجه داده همه نوع توهین و تحقیر میکردند مثلا در سال ۲۵۵ هجری المعترز خلیفه عباسی، حقوق سپاهیان ترك را کم کرد. آنها هم بسرای خلیفه ریخته کت‌های او را بستند و با پاروی زمین کشیده بزندان انداختند و در آنجا لباسهای خلیفه را در آورده چماق کوبش کردند. سپس او را در آفتاب گرم سوزان سر برهنه و پا برهنه نگاهداشتند، بقسمی که خلیفه تیره روز يك پا را بر زمین میگذاشت و پای دیگر را بر میداشت و با چنین حال و روزی از ترکان سیلی میخورد